

الذین یستعملون القول فینبعمون احسنه . (مزیده ده به آن بندگان که به سخن‌ها گوش فرامی‌دهند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند) . نظرات و عقاید پرورشی مختلف دانشمندان جهان را بعنوان مقایسه و این‌که در مورد مشکلات پرورشی خود چه می‌کند طی مقالاتی گاه‌بگاه درج می‌نماید . بدین امید که خوانندگان و علاقمندان عزیز را در جریان آخرین نظرات گذارده باشیم .

درباره اصول پرورشی روانشناسان نظریات مختلف ابراز کرده‌اند . واتسون و اسکینر اصل پرورش را بر رفتار گذاشته‌اند و یادگیری را عامل مهم پرورشی می‌دانند که بر اثر آن فرد رفتار مطلوب را از دیگران فرا می‌گیرد و تحت تاثیر مقتضیات و شرایط محیط زیست شخصیت او تکوین میشود به عبارت دیگر کودک انسان بجای این که ذاتاً فردی فعال باشد بیشتر تاثیرپذیر و منفعل است . اسکینر کودک را موجودی می‌داند که مانند قطعه مومی میتوان او را به شکل دلخواه درآورد او عقیده دارد که کودک در حال رشد شدیداً تحت تاثیر رفتار و گفتار و عکس‌العملهای اطرافیان خود می‌باشد و از خود اختیاری ندارد .

پیاژه برعکس عقیده دارد که رشد کودک تابع یک رشته تغییرات با قاعده است که به هدف معینی ختم می‌شود یعنی رشد روانی او متضمن طی یک سلسله مراحل متوالی در جهت وصول به کمال وجودی او است که از

آن به *Most Mature* تعبیر می‌کند . به نظر پیاژه کودک موجودی است که پیوسته کوشش دارد از راه تماس و مشاهده و تجربه محیط خود را بشناسد ، بنابراین موجودی جستجوگر است که در مقابله با وقایع و موانع پیوسته به چاره‌جویی می‌پردازد و این چاره‌جویی همان مرحله استدلال مجرد است که بتدریج بر پایه زمینه‌های ذهنی او بنا می‌شود . به این ترتیب کودک دارای قدرت ذهنی است که به او امکان می‌دهد تا تجربه‌های تازه را دریابد و درباره هر مانعی که بر سر راه او قرار می‌گیرد از خود عکس‌العمل جدیدی که آثار ابداع تا حدی در آن دیده می‌شود نشان دهد .

نظریات پیاژه در زمینه روان‌شناسی از تحمیلات عمیق و اطلاعات وسیع او در مسائل زیست‌شناسی متاثر است ، در حقیقت پیاژه قواعد رشد و تکامل در علوم طبیعی را در حیطه علم روان‌شناسی صادق دانسته است .

پرورش بر مبنای نظریه پیازه

دکتر محمد علی لاریجانی

اجمالاً موجود زنده و حتی گیاهان برای ادامه زندگی خود ناچار از سازش با محیط زندگی خود می‌باشند این سازگاری در ساده‌ترین شکل خود به صورت پاسخ به یک محرک خارجی جلوه می‌کند بدین معنی که بازتاب کودک در برابر محرک واحد در هفته‌ها و ماههای اول زندگی چنین حالتی دارد اما بتدریج این بازتاب صورت پیچیده‌ای بخود می‌گیرد که دیگر پاسخ ساده به یک محرک نیست بلکه در آن نوعی از شناخت و ابداع مشاهده میشود که با حرکاتی مناسب توأم است و این حرکات که در ابتدا بشکلی غیر-ماهرانه تجلی میکند بعدها بسوی ظرافتی هوشیارانه سوق داده می‌شود و این همان چیزی است که پیازه از آن به‌الگو *Schema* یاد می‌کند.

الگو یک بازتاب ساده نیست بلکه صورت پیچیده‌تری از آن است و بعلاوه بین این بازتابهای پیچیده‌نوعی هم‌آهنگی وجود دارد که به مرور زمان زیادتر و زیادتر میشود و در نتیجه کودک بهتر و آسان‌تر در امر سازگاری با محیط کار خود مهارت لازم پیدا می‌کند.

از نظر زیست‌شناسی رشد موجود زنده

تابع دو اصل کلی است یکی جذب یا تحلیل *Mssimilation* که بموجب آن موجود زنده به مواد خوراکی نیاز دارد و آن را از محیط زندگی خود بدست می‌آورد.

ماده خوراکی که عنصری خارجی است پس از جذب در بدن موجود زنده تغییر ماهیت می‌دهد و در حقیقت جزئی از بدن او میشود و موجبات رشد فیزیکی او را فراهم می‌آورد و این همان مرحله سازگاری او *Accomodation* با محیط زندگی است.

در پرورش روانی کودک نیز این قاعده جاری و صادق است به این معنی که کودک در برخورد با عوامل خارج از خود تنها بازتاب نشان نمی‌دهد بلکه در آن نوعی دخل و تصرف می‌کند که این عمل در نهایت به شناخت شیئی خارج و محیط زندگی او منتهی میشود.

در حقیقت دریافت کودک در این دو مرحله بصورت دو پدیده لازم و ملزوم در درون انسان به منظور شناخت دنیای خارج شکل می‌پذیرد منتها در هر مرحله از زندگی سازگاری انسان بارشد ذهنی او بستگی دارد، به عقیده پیازه رشد ذهنی نیز تابع قوانین بیولوژی است به عبارت دیگر زمان هر

اغلب کودکان از سن دو سالگی آغاز میشوند،
توجه مطلب به این صورت است که دستگاه
گفتار کودک انسان یعنی رشد حنجره و زبان و
عضلات دهان در این سن به چنان حدی
می‌رسد که کودک را به گفتار مطالب ساده و
آسان قادر می‌سازد .

گونه یادگیری هنگامی فرامی‌رسد که کلیه
شرایط لازم برای رشد عضو یا اعضاء مربوط
به کسب آن مهارت یا یادگیری قبلاً فراهم
شده باشد .

به‌عنوان مثال صحبت کردن برای
کودک یک نوع یادگیری است که زمان آن در



دستگاه گویائی او به حد معینی از رشد برسد بهمین ترتیب رشد ذهنی او هم جریانی مستمر و مدام دارد به‌عنوان مثال مرحله شناخت *Cognitive Schemas* در کودک

بقیه در صفحه ۴۸

رشد ذهنی کودک نیز هم چون رشد فیزیکی *Maturation* تابع قواعدی است و نیاز به مراحل مقدماتی و لازم دارد. هم چنانکه کودک نمی‌تواند قبل از یک سالگی راه برود یا سخن بگوید زیرا باید زمانی بگذرد که بر اثر رشد فیزیکی عضلات پا و بدن و

پیاز ه کیست؟

پیاز ه در سال ۱۸۹۸ در سویس بدقی آمد. دوران تحصیل را در شهر بوتسلی زاده گاه خود گذراند.

چون تحصیلات اولیه او در رشته زیست شناسی بود به مطالعاتش در باره زندگی جانوران علاقه داشت.

از همان اوان کودکی در مجلات محلی مقاله می‌نوشت.

مدتی در خوزد شهر بوتسلی به کار مشغول شد.

آثار فلسفه بزرگ مثل برگسون، کانت، امیل دورکیم و ویلیام جیمز پیرزالترا در جوانی مطالعه کرد.

در این مطالعات فلسفی او بود که به مسائل زیستی از جمله روانشناسی علاقه مند شد. و آثار مختلف کوهلر و کافکا را به جهت بررسی کرم و نظریات فروید در روانشناسی با مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

شهرت پیاز ه از سال ۱۹۲۵ بر اثر انتشار نظریات او درباره رشد ذهنی کودکان از سویس آمدنش و به کشورهای دیگر جهان رسید.

پیاز ه یکی از روانشناسان بزرگ کرم است که پیش از ۲۰ سال درباره رشد ذهنی کودکان به پژوهش پرداخته و حاصل کارهای خود را بصورت کتابها و مقاله‌های متعدد انتشار داده است.

منظور از این حالت آن است که انسان در واکنش نسبت به تأثیرات جدید از خود نرمش نشان دهد زیرا انسان جامد و به قول معروف شخص یکدنده هرگز نمی‌تواند خود را با رویدادهای زندگی هم‌آهنگ گرداند و تغییرات و حوادث زندگی را پذیرا شود، بنابراین روح هم‌آهنگی وی دچار اختلال می‌شود و روابط اجتماعی با دیگران دستخوش نابسامانی خواهد شد و آن هنگامی است که شخص به محیط جدیدی گام نهد که با روش زندگی وی در آن محیط و رفتاری را که بدان خوی گرفته و عادت کرده است مغایرت و مابینت داشته باشد ولی شخص معتدل انعطاف‌پذیر می‌تواند به التزامات محیط جدید با ملایمت و اعتدال تن دردهد تا حالت توافق و هم‌آهنگی میان او و محیط جدید برقرار شود، بدین معنی که انسان بهر مقدار انعطاف‌پذیر باشد به همان مقدار تحقق یافتن روح توافق و هم‌آهنگی آسان‌تر خواهد شد و بالعکس چنانچه سخت‌گیر و غیرقابل انعطاف باشد به همان نسبت روح توافق و هم‌آهنگی دستخوش ضعف و اختلال می‌گردد و در نتیجه نمی‌تواند خود را با محیط جدیدش هم‌آهنگ کند و حالت مداراگری را از دست بدهد.

حالت انعطاف‌پذیری بر دو گونه است :
یکی انعطاف‌پذیری استوار و قوی که شخص

تربیت نوجوان
در مکتب اسلام

مشکلات عاطفی نوجوان (۲)

را با محیط جدید زندگی هم‌آهنگ و مأنوس می‌سازد بدون آن که در طبیعت و نهادهای شخصیت وی تغییری بوجود آورد و آن دیگری انعطاف‌پذیری ضعیفی است که انسان به واسطه آن ارزش‌های محیط جدید را می‌پذیرد ولی به قیمت از دست دادن شخصیت ذاتی خود و بالنتیجه با فقدان اصالت شخصیت دیگر باز - گشت به محیط گذشته همراه با روح سازگاری و توافق میسر نخواهد بود بنابراین اینگونه انعطاف‌پذیری نه تنها عامل ایجاد و روح توافق و هم‌آهنگی نمی‌گردد بلکه بالعکس آن را دست - خوش اختلال خواهد ساخت و روح مدارا و سازش را از شخص سلب خواهد نمود. و سازگاری ناصحیح صورت‌های گوناگون و مراتب مختلف دارد که از نظر شدت و ضعف و خطروچاره‌جوئی با هم متفاوت‌اند از جمله عوارض ناشی از این حالت باز ماندن شخص از فعالیت و کوشش‌وگریز از خود و دوری از مردم می‌باشد که زبان آن متوجه خود او و دیگران خواهد شد و از دیگر عوارض ناشی از سوء رفتار و عدم سازگاری آن است که شخص فعالیت خود را به کلی از دست نمی‌دهد و روابط خود را با دیگران قطع نمی‌کند ولی در رفتار و کردارش نوعی انحراف و سلوک غیرعادی مشاهده می‌شود و از جمله این عوارض نیز رنج و عذابی است که به شخص روی می‌آورد و از هر چیز بیم و هراس دارد و حتی بی‌جهت احساس وحشت می‌کند و بی‌تابی بر او

دست می‌یابد و افکار ناشایست و وسوسه و شک و دودلی از هر طرف او را محاصره می‌کند و تشویش خاطر و از هر دری روی می‌آورد و او را افسرده و مضطرب می‌گرداند، از هیچ چیز شاد و دلخوش نمی‌شود و بی‌جهت زبان به شکوه می‌گشاید و از زندگی لذت نمی‌برد بلکه آن را پوچ و بیهوده می‌انگارد و باری سنگین بر دوش می‌پندارد. در چارچوب این پریشانی و آشفتگی و از دست دادن توازن فکری بیماریهای روانی و اختلالات عصبی تا سرحد جنون نمودار می‌گردند و همچنین جرم‌ها و جنایات گروهی و دسته‌جمعی و انحرافات جنسی و مشکلات اخلاقی نوجوانان و مشکلات روانی جوانان از جمله پدیده‌های این سلوک غیرعادی می‌باشد.

عوامل سلوک غیرعادی:

چنانچه سلوک غیرعادی شخص ریشه‌عضوی یا نقص و ضایعه در بافت عصبی یا آشفتگی هرمونی یا آلودگی به میکروب یا مسمومیت از برخی املاح معدنی چنانچه در پاره‌ای از مواد صنعتی دیده می‌شود - نداشته باشد علت اساسی بوجود آمدن حالت ناسازگاری با محیط غالباً "عوامل روانی اجتماعی است و اضطراب و آشفتگی ناشی از این عوامل را انفعالات درونی می‌دانند همانگونه که در بیماریهای روانی و برخی از بیماریهای مغزی و انحراف‌های رفتاری و جنایات

بکار می‌رود و این پریشانی و آشفتگی سرچشمه روانی دارد. این نوع آشفتگی و پریشانی بویژه نوع شدید آن معمولاً آنگونه که مردم تصور می‌کنند زائیده یک عامل نمی‌باشد آن‌ها اشتباه گمان می‌کنند که این حالت یک امر وراثتی است یا در نتیجه ناملایمات شدیدی است که در زندگی انسان رخ داده است زیرا زندگی روانی آنچنان ساده و بسیط نیست که بتوان به آسانی به بیماری آن پی برد و علت آن را یک حادثه و پیش‌آمد ناگوار یا گرفتاری معینی دانست بلکه این اختلال و بیماری ناشی از عوامل متعددی است که در نوع و اهمیت و ترتیب زمانی با یکدیگر اختلاف و تباین دارند و مجموعاً "موجب بروز بیماری روانی و عدم اعتدال سلوک و رفتار مشخص می‌گردند".

الف - عوامل مساعد و زمینه‌ساز:

عوامل مساعد و زمینه‌ساز بیماری عواملی است که زمینه را برای بروز ناراحتی و اضطراب روانی در انسان فراهم می‌سازد و این عوامل همانند محیط مساعد برای بیماری وی بشمار می‌رود، وراثت و تربیت غلط در دوران کودکی از جمله این عوامل است.

ب - عوامل تقویت‌کننده:

عواملی است که در فاصله میان دوره کودکی و بزرگسالی پدید می‌آید و در روحیه

انسان بحران‌هایی ایجاد می‌کند که بحران‌های دوران کودکی را تقویت و تحکیم می‌بخشد و مقاومت و پایداری انسان را تضعیف نموده و او را دچار حساسیت شدید می‌نماید از جمله این عوامل عدم رضایت شخص از کارش یا بیم از دست دادن موقعیت خود یا تن در دادن به ناملایمات و ظلم و فشار در مدتی طولانی می‌باشد. و از دیگر عوامل تقویت‌کننده اختلافات و گرفتاریهای خانوادگی و خستگی مفرط جسمی و احساس فاصله عمیق میان سطح خواسته‌ها و آمال و آرزوها و میان امکانات و توانائی فرد است و بالمآل شخص نمی‌تواند به آنچه تمایل نشان می‌دهد جامعه عمل بپوشاند. و گاه این عوامل تقویت‌کننده چنان اثر عمیقی در برخی از افراد بجای می‌گذارد که آشفتگی و اضطراب را به اوج خود می‌رساند و در واقع بمنزله عواملی هستند که در ایجاد ناراحتی و بیماری روانی شخص رابطه مستقیم دارند.

ج - عوامل مستقیم و پیوسته:

عواملی را گویند که مستقیماً و رأساً موجب پریشانی و اضطراب و تلاشی شدن افکار و روحیه شخص می‌گردد و این عوامل گاهی جسمانی هستند مانند خستگی مفرط و ضعف و بیماری جسمی که نظیر این حالت را در میان بعضی از دانشجویان به هنگام نزدیک شدن امتحان مشاهده مینمائیم، و گاه اتفاق می‌افتد که این عوامل صدمات روحی

هستند که بر انسان وارد می‌شوند مانند دور شکستگی و زبان‌های هنگفت مالی یا از دست دادن عزیز یا شکست در عشق یا رسوائی اجتماعی یا اخراج کارگر از محل کار خود یا رخ دادن تحولات و حوادث غیرمنتظره در زندگی افراد نظیر کوچ کردن روستائی از ده به شهر و یا منتقل شدن از محیط کشاورزی به محیط صنعتی و همچنین تحولاتی که در روحیه دانشجویان اعزامی به کشورهای خارج رخ می‌دهد و این تحولات ناشی از عدم هم‌آهنگ بودن تمدن آن کشورها با تمدن موطن اصلی خودشان می‌باشد. و عبارت دیگر می‌توان گفت عوامل گوناگونی که موجب بروز حالت ناسازگاری می‌گردد و همه به یک نتیجه ختم می‌شوند و آن پدید آمدن موانع و مشکلات مادی یا جسمی یا روانی یا اجتماعی است که از ارضای خواسته‌های اساسی انسان جلوگیری می‌کنند و از رسیدن به هدف و مقصودش مانعت بعمل می‌آورند. این موانع و مشکلات سرانجام به کشمکش و درگیری میان انسان و نفس خود منتهی می‌گردد، این کشمکش همان حالت روانی رنج‌آوری است که از محرومیت انسان از برآوردن نیازهای خود و ارضای تمایلاتش سرچشمه می‌گیرد و چنانچه این ناملایمات و ناراحتی‌ها دست بدست هم دهند و بر روی یکدیگر انباشته شوند در چنین شرائطی گویند شخص دچار بحران روانی شده است یا روح ناسازگاری بر او دست داده است. و این که روح ناسازگاری و عدم

هم‌آهنگی را به اشکال مختلف تعبیر و توجیه کرده‌اند روشی است غیرمعارف و غیرواقعی که به منظور ساده و کم‌اهمیت جلوه دادن این قبیل بحران‌ها و ناراحتی‌ها صورت می‌گیرد.

برخی از تحقیقات روانکاوان ثابت نموده که حالات زیر مهمترین منشأ بروز بحران روانی و ناسازگاری در غالب افراد بشمار می‌آید:

۱- رفتار و کرداری که درون و وجدان انسان را آزار می‌دهد.

۲- هر چیز که به شخصیت و حیثیت شخص و احترام به خویش لطمه بزند و هر چیز که بین شخص و درک شخصیت خویش حائل گردد.

۳- هرگاه اوضاع و شرائط اینگونه داوری کند که این شخص از عظمت و اهمیت و قدرتی که خود بدان معتقد است برخوردار نمی‌باشد.

۴- هرگاه بیم و وحشت در نتیجه از دست دادن موقعیت اجتماعی بروی چیره شود یا اینگونه تصویری کند یا آن که واقعا موقعیت اجتماعی خود را متزلزل یابد.

۵- هرگاه احساس عجز کند و در برابر عادت زشت که تصمیم به ترک آن گرفته است چاره‌ای نیابد، و در تدبیر آن درمانده شود.

۶- هرگاه به سرپرست و مافوقی مستبد و خودخواه دچار آید.

۷- هرگاه به جرمی که مرتکب نشده است مؤاخذه و کیفر شود و یا آن که مجازاتش منطبق با جرمش نباشد.

بقیه در صفحه ۵۴

ساخت خانواده‌ها و دیدگاه‌های تربیتی

دکتر عبدالله شفیق آبادی

از میان کتابهای تربیتی که اخیراً انتشار یافته کتاب فنون تربیت کودک اثر دکتر عبدالله شفیق آبادی استاد دانشگاه ابرو بجان بیرونی را باید نام برد. این کتاب که به مناسبت سال جهانی کودک منتشر شده، حاوی مطالب آموزنده‌ای در زمینه مسائل تربیتی در ارتباط با وظایف پدران و مادران در آموختن فرزندان آنها می‌باشد. نویسنده که خود دست اندرکار مسائل تربیتی است در این اثر نفیس خود بخوبی توانسته است ابتدا تجزیه و تحلیل خصوصیات دقیقی از ساخت خانواده‌ها در ایران - طبقات اجتماعی - خصوصیات والدین ارائه دهد و آن‌گاه وظایف اولیاء را در مراحل مختلف زندگی فرزندان نشان مشخص نماید. در این اثر از روشهای مختلف تربیت کودک، محاسن و معایب آنها با دبدی محققانه یاد شده است محتوا در حدی است که برای همه خانواده‌ها قابل استفاده می‌باشد و مؤلف در نشر این کتاب نظری جزایی نداشته که مطالب علمی را در قالب کلمات و عبارات ساده که فهم آن برای همگان آسان باشد برشته تحریر در آورد و در کار خود الحق موفق بوده است ما توفیق بیشتر این استاد عالی قدر را در ادامه خدمات تربیتی و در راه انسان سازی که شیوه خدمتی اوست از خداوند متعال مسئلت داریم و مطالعه این اثر تربیتی را به همه خانواده‌ها توصیه می‌کنیم. اینک چکیده‌ای از مطالب این کتاب تحت عنوان "ساخت خانواده‌ها و دیدگاه‌های تربیتی" عرضه میشود.

چون ارزش‌ها و ساخت خانواده‌ها در جوامع مختلف متفاوت است مفهوم والدین «خوب» در جاهای مختلف با یکدیگر فرق می‌کند. در بعضی جوامع والدین «خوب» به پدران و مادرائی اطلاق می‌گردد که نیازهای اساسی و اولیه کودکان خود را بخوبی ارضا نمایند. بدین معنی که مسکن و غذا و پوشاک مورد نیاز کودکان را بطور مطلوب تأمین کنند. در برخی جوامع پدر و مادر «خوب» کسانی را شامل می‌گردد که کلیه نیازهای عاطفی و جسمانی و اجتماعی کودکان خود را به طریق مقبول برآورده سازند. بنابراین «خوب» بودن والدین مفهوم اخلاقی و در عین حال نسبی دارد و با طبقه اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند. بطور کلی می‌توان گفت والدین «خوب» کودکان خود را طوری تربیت می‌کنند که با خود و اجتماع سازگار گردند. عده‌ای با خود سازگارند ولی با اجتماع سازگار نیستند. در مقابل گروه دیگری با اجتماع سازگارند ولی با خود سازگاری ندارند و در نتیجه از زندگی راحت و مرفه‌ای برخوردار نمی‌باشند.

آموزش فنون تربیت کودک تدریس محتوی نیست. به عبارت دیگر، نمی‌توان برای والدین دستورالعمل صادر نمود زیرا هر رفتاری زائیده موقعیت خاصی است. می‌توان گفت آموزش فنون تربیت کودک فراگیری

روش‌ها می‌باشد. بدین معنی که از طریق آموزش فنون تربیت کودک کلیه مهارت‌ها و روش‌های مختلف کار کردن با کودکان به والدین آموخته می‌شود که بدان وسیله والدین می‌توانند در موارد مختلف در برابر رفتارهای گوناگون کودکان خود واکنش‌های مناسبی بروز دهند. مثلاً برای به‌دستان آوردن کودکی که از مدرسه گریزان است فرمول یگانه‌ای وجود ندارد. زیرا به مدرسه رفتن کودک علل مختلفی را ممکن است دارا باشد. باید والدین را راهنمایی کرد تا با بررسی موقعیت بتوانند روش مناسبی را برای حل مشکل و تشویق کودک برای حضور در مدرسه پیدا کنند.

در آموزش فنون تربیت کودک به والدین مسائل اخلاقی نیز مطرح می‌شود. زیرا این نوع آموزش همانند سایر آموزش‌ها به تغییر رفتار فرد منجر می‌گردد. از اینرو باید اولاً حدود اختیارات مربی در زمینه تغییر رفتار مشخص گردد. ثانیاً میزان علاقه و تمایل والدین برای تغییر رفتارشان تعیین شود. به عبارت ساده‌تر، چون جریان آموزش فنون تربیت کودک به والدین با دگرگونی و تغییر رفتار توأم است با مسئله ارزش‌ها و تغییر آن مواجه می‌شود. برای آن‌که آموزش فنون تربیت کودک به والدین با موفقیت همراه گردد باید مربی دلسوز و علاقمند باشد و والدین را به اهمیت آن متقاعد سازد. برای

نیل به این هدف باید محاسن و محدودیت‌های هر یک از روش‌های پیشنهادی مورد تجزیه و تحلیل و مقایسه قرار گیرد تا والدین به‌لزوم و اهمیت تغییر رفتار و یادگیری روش‌های مناسب آگاهی یابند.

اولین گام در آموزش فنون تربیت کودک به والدین شناخت ارزش‌های خانوادگی است، زیرا اولاً ارزش‌های خانواده در تکوین شخصیت کودک تاثیر انکارناپذیری برجای می‌گذارد. ثانياً برای آن که برنامه آموزش والدین در زمینه فنون تربیت کودک موثر واقع شود باید کار با توجه به ارزش‌های خانوادگی آغاز گردد. از طریق کارهای گروهی و انفرادی می‌توان به ارزش‌های خانواده پی برد.

در برخی موارد فعالیت‌های گروهی با اعضای خانواده برای شناخت ارزش‌ها موثرتر از کارهای انفرادی می‌باشد. بدین معنی که از طریق بحث انفرادی با یکی از اعضای خانواده - پدر، مادر یا کودک - پاسخ‌مورد نظرومناسب فراهم نیاید به کمک بحث گروهی و دسته‌جمعی با اعضای خانواده بسیاری از حقایق روشن خواهند شد و نحوه تفکر و ارزش‌های آنان تا حدود زیادی مشخص خواهند گردید.

شناختی هر یک از اعضای خانواده و ارزش‌ها

در شناخت فرهنگ خانواده و فرد توجه به سه عامل ضرورت تام دارد که عبارتند از:

۱- طبقه اجتماعی خانواده ۲- ساخت خانواده و ۳- خصوصیات شخصیتی والدین. هر یک از این عوامل در زیر توضیح داده می‌شود.

۱- طبقه اجتماعی خانواده - با شناسائی طبقه اجتماعی خانواده به آسانی می‌توان به ارزش‌های خانواده پی برد. زیرا هر طبقه ارزش‌های خاص و مربوط به خود را داراست. هدف اصلی از آموزش فنون تربیت کودک به والدین تغییر ارزش‌ها و رفتارهای نامطلوب والدین نسبت به کودکانشان می‌باشد. لازمه ایجاد چنین تغییرات انتخاب روشی مناسب با توجه به ارزش‌های خانواده است. لذا با آگاهی از ارزش‌های خانواده و مطالعه روش‌های مختلف تربیت کودک می‌توان مناسب‌ترین و موثرترین روش را برای هر طبقه اجتماعی برگزید و با استفاده از روش انتخاب شده در رفتار کودکان تغییرات مطلوب و مورد نظر را به وجود آورد.

ارزش‌های اجتماعی و خانوادگی تغییرپذیرند، جامعه در حال تغییر و دگرگونی است و به همراه این دگرگونی ارزش‌ها نیز تغییر می‌کنند. در جریان تغییر و تحول فرد و جامعه سازش فرد با محیط اجتماعی جدید مستلزم پذیرش یک سلسله ارزش‌های نوین می‌باشد. در شناسائی تغییر ارزش‌ها و نیز آماده کردن والدین برای سازش با دنیای



بررسی قرار گرفته است. نتیجه نشان می دهد که اعضای خانواده طبقه کارگر با پوشیدن لباسهای ارزان قیمت به رعایت نظافت توجه عمیقی مبذول می دارند. افراد این طبقه

متحول آموزش والدین نقش اساسی را بر عهده دارد.

ارزشهای خانوادگی دو طبقه اجتماعی مختلف یعنی طبقه کارگر و طبقه متوسط مورد

همچنین انعطاف‌پذیرند، زود تسلیم می‌شوند، و به ارزشهای درونی نظیر مسائل دینی و مذهبی در مقایسه با طبقه متوسط اعتقاد بیشتری دارند. کودکان طبقه کارگر به گفتار معلم توجه زیادی دارند و معلم را به عنوان مرجع قدرت قبول می‌نمایند. والدین طبقه کارگر همچنین معتقدند کودکان باید طوری تربیت شوند که دستورات اوامر بزرگتران را اطاعت نمایند. در این طبقه والدین تصور می‌کنند که کودکان به خوبی قدرت درک مسائل انتزاعی را ندارند و در مشاغلی که به تفکر انتزاعی نیازمند است موفقیتی بدست نخواهد آورد. لذا اغلب آنها کودکانشان را به سوی مشاغلی که به‌کار کردن با ابزار قابل لمس سروکار دارد راهنمایی می‌نمایند. این گروه همچنین حفظ روابط انسانی در محیط کار را موجب پیشرفت می‌دانند. افراد طبقه متوسط اغلب خود-رهبرند. این طبقه سعی دارند کودکانشان را طوری تربیت کنند که خود-منضبط شوند، کنجکاو باشند، و سعی نمایند حقوق دیگران را رعایت کنند. والدین این طبقه به‌فعالیت و کوشش معتقدند و کار را تنها وسیله پیشرفت محسوب میدانند و به گروه مشاغلی که به روابط اجتماعی بیشتر نیازمند است علاقمند هستند. تحقیقات و مشاهدات روزانه نشان

میدهند که طبقه اجتماعی نقش مهمی را در نحوه تربیت کودکان بر عهده دارد. مثلاً در طبقه کارگر که والدین به تسلیم شدن و اطاعت کودکان اعتقاد دارند اغلب به تنبیه بدنی متوسل می‌شوند و آن را موثرترین روش تربیت کودکان خود میدانند. در طبقه متوسط تنبیه معمولاً بخاطر عدم ارائه عقاید و احساسات اعمال می‌گردد. در حالیکه در طبقه کارگر تنبیه اغلب بخاطر مسائل مادی انجام می‌شود.

۲- ساخت خانواده - ساخت خانواده نیز در تعیین روش و نحوه تربیت کودکان تاثیر انکارناپذیری دارد. برای این منظور مشخصات خانواده شهری و روستائی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. وجوه تمایز بین خانواده شهری و روستائی بشرح زیر می‌باشد:

الف - خانواده‌های روستائی بیشتر به کارهای کشاورزی اشتغال دارند و مدیریت و رهبری خانواده بیشتر بر عهده پدر است. شغل افراد خانواده ساده و محدود به کارهای دستی و کشاورزی است. در حالی که مشاغل خانواده‌های شهری وسیع و گسترده است و افراد در ادارات یا موسسات صنعتی و بازرگانی و نظایر آن بکار اشتغال دارند.

ب - در میان خانواده‌های روستائی در مقایسه با خانواده‌های شهری معمولاً طلاق

به نسبت کمتری انجام می‌پذیرد. به عبارت دیگر، در خانواده روستائی سازش بین زن و مرد بیشتر بوده و روابط عاطفی بین افراد خانواده قوی‌تر است.

ج- تفاوت دیگر خانواده روستائی و شهری اینست که در خانواده روستائی پدر مسئول اداره امور اقتصادی خانواده است. یعنی پدر نان‌آور خانواده می‌باشد. در مقابل در خانواده شهری اغلب زن و مرد هر دو به کار اشتغال دارند و در اداره امور اقتصادی خانواده مشترکا سهیم هستند. همچنین ساعات کار آنان بر خلاف روستائیان کاملاً مشخص و معین است. این تفاوت‌ها نیز سبب می‌گردند که آموزش فنون تربیت کودک به والدین در جامعه روستائی و شهری هر یک با روشهای جداگانه و مختلفی انجام پذیرد.

د- عامل دیگری که موجب تفاوت می‌شود نابرابری نقش زن و مرد در خانواده‌های روستائی و شهری است. نقش زن در خانواده روستائی تا حدود زیادی انجام کارهای خانه و نگهداری از کودکان است. مرد هم مخارج خانواده را تامین می‌نماید. ولی در خانواده شهری در اکثر موارد نقش زن و مرد با یکدیگر تداخل پیدا می‌کند و تعیین مرزوحدی برای وظایف هر یک با مشکلاتی مواجه می‌شود.

ه- در زمینه سوادآموزی معمولاً روستائیان معتقدند رفتن زن به مدرسه ضرورتی

ندارد و ادامه تحصیل مختص مردان می‌باشد. اما خانواده‌های شهری به تساوی حقوق زن و مرد در تعلیم و تربیت اعتقاد دارند.

و- در زمینه بهداشت معمولاً خانواده‌های روستائی به مسائل بهداشتی و سلامتی توجه زیادی نمی‌نمایند و امکانات بهداشتی کافی در اختیار ندارند. در حالی که خانواده‌های شهری به مسائل بهداشتی و سلامتی خود توجه دارند و از امکانات بهداشتی کافی برخوردارند.

ز- از نظر تربیت فرزندان در خانواده روستائی پدر معمولاً در تربیت اولیه کودکان مستقیماً دخالت نمی‌نماید بلکه کودک بوسیله مادر در خانواده تربیت می‌شود. به اعتقاد روستائیان کودک نباید زیاد گریه کند و خصوصاً گریستن پسر و مرد را جایز نمی‌شمارند. در خانواده روستائی پدر نوع تربیت فرزندان را تعیین و مادر آن را اجرا می‌نماید. در حالی که در خانواده شهری نوع و روش تربیت فرزندان توأماً بوسیله پدر و مادر تعیین و انجام می‌گردد. بعبارت دیگر، در بیشتر موارد والدین شهری با هم تصمیم می‌گیرند و اتخاذ تصمیم آنان بر پایه تفاهم و توافق قرارداد. در خانواده‌های شهری به احساسات کودک اهمیت بیشتری داده می‌شود و سعی بعمل می‌آید تا کودکان به یادگیری مهارت‌های اجتماعی لازم بپردازند. توقع جامعه

روستائی و شهری از پرسودختر متفاوت است .
در خانواده روستائی از دختران انتظار می‌رود
که در خانواده بمانند و از همه مهمتر آن که
احساسات خود را با دیگران در میان نگذارند .
در مقابل از پسران انتظار دارند که فعال باشد
و میتواند آزادانه از منزل خارج شود . در
حالیکه در خانواده شهری پسر و دختر نسبتا
در بیان احساسات خود و خروج از منزل
حقوق مساوی دارند .

ح - در زمینه تنبیه کودکان بین خانواده
روستائی و شهری تفاوت آشکاری وجود دارد.
در خانواده‌های روستائی بیشتر بر تنبیهات
بدنی و جسمانی تاکید میشود . تا آنجا که
برخی از فرزندان این خانواده‌ها بر اثر
تنبیهات بدنی شدید دچار نقص عضو می-
گردند . در حالی که در خانواده‌های شهری
تنبیهات بیشتر جنبه کلامی به خود می‌گیرند .
بر اساس تحقیقات و بررسی‌های مختلفی
که در تعدادی از خانواده‌های مرفه انجام
گرفته ویژگی‌های زیر در این نوع خانواده‌ها
مشخص شده‌اند .

۱- تعداد فرزندان خانواده‌های مرفه
معمولا به ندرت از دو تجاوز می‌کند .
۲- وضع مساعد مادی و محیطی خانواده
امکانات مناسبی را برای یادگیری فرزندان و
نیز ادامه تحصیلات آنان بوجود می‌آورد .
۳- در این نوع خانواده‌ها به فردیت

اهمیت داده می‌شود و تنبیهات بدنی کمتر
صورت می‌گیرد .

۴- در داخل خانواده‌های مرفه معمولا
حفظ نظافت و بهداشت از اهمیت فوق‌العاده
برخوردار است .

۵- در خانواده‌های مرفه کودکان
والدین خود را الگو قرار می‌دهند و از آنان
می‌آموزند چگونه دیگران را تحت تاثیر قرار
دهند و رهبری گروه‌های دیگر را برعهده
گیرند .

۶- معمولا میزان طلاق در این نوع
خانواده‌ها بیشتر از خانواده‌های متوسط
است .

با توجه به مطالب فوق آشکار می‌گردد
که به منظور انتخاب روش مناسب جهت آموزش
فنون تربیت کودک به والدین باید ساخت
خانوادگی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد تا
بتوان سریع‌تر و بهتر در والدین تغییرات
مطلوبی را برای تربیت مناسب‌تر فرزندان نشان
بوجود آورد .

۳- خصوصیات شخصیتی والدین-
برای شناخت بیشتر و بهتر خانواده‌ها و پی
بردن به خصوصیات آنها مصاحبه با افراد
خانواده و مشاهده رفتار آنان با یکدیگر از
روش‌های مناسب بشمار می‌رود . مهمترین نکته
در مصاحبه با افراد خانواده اینست که
سئوالات بطور غیر مستقیم مطرح گردند تا

افراد خانواده برای احساسات و خواسته‌های
یکدیگر اهمیت قائل می‌شوند؟

د- اوقات فراغت افراد خانواده چگونه
صرف می‌شود؟ آیا همگی باهم بیرون می‌روند؟
آیا هر فردی برنامه‌ای مخصوص بخود دارد؟
آیا اعضای خانواده اوقات فراغت خود را در
محل خاصی می‌گذرانند؟ آیا اعضای خانواده
ترجیح می‌دهند که در خانه بمانند و به
تلویزیون نگاه کنند؟

ه- در منزل کودکان برای بازی از چه
وسایلی استفاده می‌نمایند؟ آیا اسباب بازی
به اندازه کافی در اختیار کودکان قرار دارد
یا نه؟

و- بایدها و انتظارات والدین از فرزندانشان
را شناسائی کرد. آیا توقعات والدین از
کودکانشان در حد معقول قرار دارد؟ ممکن
است در این موارد از والدین سؤال شود
چه کارهایی را دوست دارند کودکشان در
منزل انجام دهد و کدام رفتار کودک را
ناپسند میدانند. بعضی از والدین متأسفانه
سعی دارند خواسته‌های برآورده نشده خود
را بر روی فرزندانشان پیاده کنند بدون این
که به استعدادها و رغبت‌های کودکان خود
توجهی داشته باشند. بقیه در صفحه ۵۲

جوابهای صحیح‌تری فراهم آید. مثلاً بجای
این‌که از والدین سؤال شود، آیا شما کودکان
را تنبیه می‌کنید؟، بهتر است از آنان بپرسیم
«عقیده شما درباره تنبیه کودکان چیست؟»
با طرح سئوالات بطور غیرمستقیم می‌توان
سریع‌تر و آسان‌تر به آنچه که مورد نظر است
دست یافت و جوابهای حاصله به حقیقت
نزدیکتر خواهند بود. بهتر است اعضای
خانواده بهنگام کار و فعالیت و یا در زمان
بحث بر سر موضوعی مورد مشاهده قرار
گیرند تا نتیجه مشاهدات به واقعیت نزدیکتر
باشد. با استفاده از روشهای مشاهده و
مصاحبه می‌توان اطلاعاتی را درباره خصوصیات
شخصیتی والدین فراهم آورد. برای راهنمایی
مشاهده و مصاحبه‌کنندگان پیشنهادات زیر
ارائه می‌گردد:

الف- کدامیک از والدین در داخل
خانواده نقش رهبر و حاکم را جانشیند؟ پدر
یا مادر؟ و یا احتمالاً هر دو با توافق قبلی
به انجام امور می‌پردازند.

ب- تحصیلات پدر و مادر در چه
حدودی است و شغل هر کدام چیست؟

ج- روابط افراد خانواده با یکدیگر
چگونه است؟ آیا در داخل خانواده همکاری
و مشارکت بین اعضاء وجود دارد و یا خیر؟
آیا افراد با یکدیگر صمیمی هستند یا نه؟ آیا

آزادی



انضباط

* آزادی فردی بدون رعایت
انضباط مبدل به هرج و مرج
طلبی خواهد شد

* به کودکان چگونه میتوان
آزادی داد؟

در یکی از جلسات خانه و مدرسه‌سخن به‌موضوعی کشیده شد که در واقع سنگ زیر بنای شخصیت طفل است، آزادی، واژه‌ای که بر هر زبانی با شیفتگی جاری می‌شود حال آن که کمتر کسی مفهوم آن را می‌داند چرا که کمتر شخصی در کودکی، صاحب آن‌چنان خانواده‌ای بوده‌است که با این مفهوم آشنایی داشته‌باشد و به‌زبان ساده بشراز آغازپیدایی با این واژه چون کودکی نادان یا بازیچه‌ای زیبا بازی کرده ولی هرگز به عمق آن دست نیافته و معنای راستین آن را درنیافته‌است. مادری در این جلسه می‌گفت من از اول به بچه‌هایم آزادی مطلق داده‌ام که مبادا در آن‌ها عقده‌ای به‌وجود بیاید و مادری دیگر در همین زمینه می‌گفت: من هم با آزادی دادن به‌کودکان موافقم، ولی باید برای این کار حد و مرزی تعیین کرد چرا که آزادی بی‌قید و بند از یک کودک ساده‌ی معمولی، یک کودک هرج و مرج طلب غیر معمولی به‌وجود می‌آورد، و مرد سال‌خورده‌ای که صاحب سه دختر بود می‌گفت: من با آزادی دادن به کودکان موافق نیستم و در تعلیم و تربیت بچه‌ها به انضباط معتقدم... صحبت آن‌روز اگر چه به‌نتیجه‌ای نرسید اما به درازا کشید. هرکس عقیده‌ای داشت و حرفی می‌زد هنگام خداحافظی هنوز هم هیچکسی نفهمیده بود

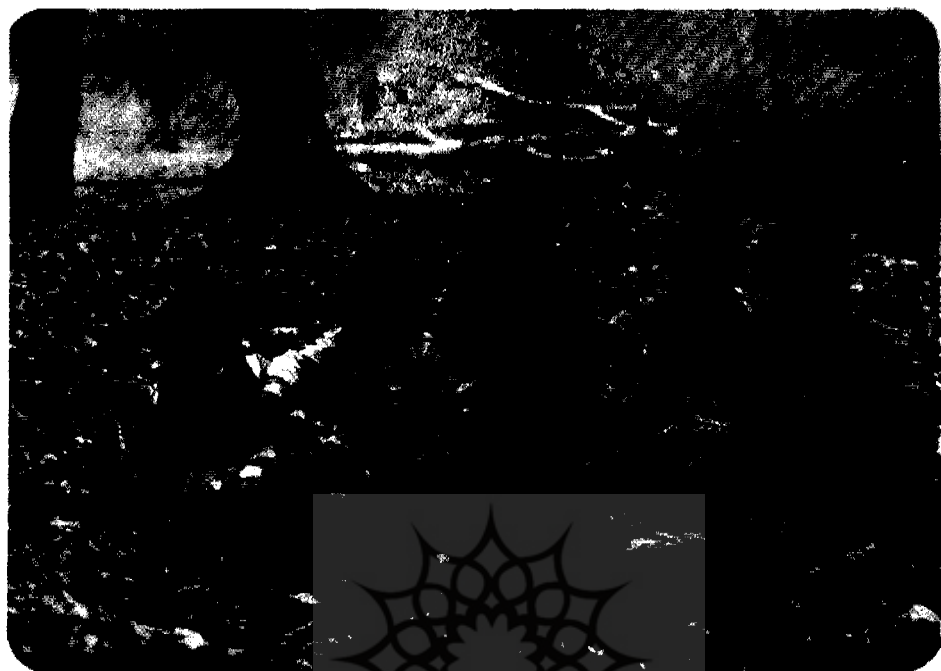


که بچه‌ها را باید چگونه تربیت کرد و کدام یک از دو اصل در تعلیم و تربیت موثرتر است: آزادی یا انضباط؟ در صورتی که اگر با دقت به این مسئله بنگریم باین حقیقت می‌رسیم که بین آزادی و انضباط تنابینی وجود ندارد و این دو واژه چون دو روی یک سکه بهم چسبیده و با هم مربوط هستند، چراکه آزادی بی انضباط بی معنا، و انضباط بی آزادی باز هم بدون معنا است برای نمونه مثالی را برایتان می‌آوریم که حقیقت این ادعا را عریان‌تر می‌کند:

مادر بزرگی که مسئولیت تربیت نوهی شش ساله‌اش را چند سالی است بعهده‌دارد در بحثی می‌گفت من به آرش همیشه اجازه‌ی بالا رفتن از درخت گلابی خانه‌مان را می‌دادم چرا که این کار برایش ضرری نداشت، اما یک روز که در خانه بنایی داشتیم و او از من اجازه خواست از نردبانی که کارگران ساختمانی به دیوار خانه تکیه داده بودند بالا برود چون از عاقبت این کار می‌ترسیدم به او این اجازه را ندادم چراکه دادن آزادی به بچه‌ها حدی دارد و آن‌ها را نمی‌شود در همه‌ی امور بطور مطلق آزاد گذاشت، کودک در بسیاری از موارد به خطراتی برخورد خواهد کرد که دودش نه فقط به چشم خودش بلکه در چشم خانواده‌اش فرو می‌رود و در این جا باز

به یک مسئله‌ی دیگر برخورد می‌کنیم که اگر آزادی کودکان را محدود کنیم و بطور مثال در خانه اعلام کنیم که هیچ‌کدام از بچه‌ها به هیچ نحوی حق بالا رفتن از درخت را ندارند بزودی در کودکان میل به طغیان پدیدار خواهد شد و به محض به‌دست‌آوردن کوچک‌ترین فرصت از درخت بالا خواهند رفت و باز هم گرفتار همان فاجعه خواهند شد، پس چه باید کرد؟ . . . به‌نظر علمای تربیت بهترین روش اینست که در درجه‌ی نخست طرز بالا رفتن از درخت را به کودکان خانه تعلیم دهید و به آن‌ها یاد بدهید که چگونه استحکام شاخه‌ها را آزمایش کرده و بدون هیجان بسرعت از درخت بالا بروند، و هنگامی که اطمینان یافتند که دیگر کودکان به آسانی از درخت بالا می‌روند و می‌توانند با رعایت نظم و ترتیب این کار را انجام بدهند آزادی بالا رفتن از درخت را به آن‌ها بدهید، و این مفهوم در دیگر کارهای کودکان نیز صادق است و تنها در کنار یک نوع انضباط است که کودکان می‌توانند از آزادی کامل برخوردار باشند، و این چنین کودکانی بدون شک در فرداهای دیگر سازنده حوامع سالمی خواهند بود که با مفهوم آزادی به معنی کلی آشنایی دارند و هرگز آزادی را با هرج و مرج طلبی به اشتباه نمی‌گیرند. و در این معنا باز

هم برایتان مثال دیگری می‌آوریم، خواهر نویسنده صاحب پسر هفت ساله‌ی شیطان و کنجکاوی است که بانجام امور خانه علاقه‌ی زیادی دارد، سال پیش به‌هنگام زمستان این پسر به روشن کردن بخاری خانه علاقه‌ی زیادی نشان می‌داد و به خاطر این موضوع هر روز در خانه الم‌شنگ‌های برپا می‌شد چرا که مادرش او را قادر به انجام این کار نمی‌دانست، و او اصرار داشت که می‌تواند این کار را انجام بدهد به‌رحال پس از دعواها و بگو و مگوهای بسیار یک روز شوهر خواهرم تصمیم گرفت طرز صحیح روشن کردن بخاری را به پسرک یاد بدهد، و پس از آن که مطمئن شد پسرک این کار را به‌خوبی یاد گرفته‌است این آزادی را به او داد و از آن پس تا پایان زمستان هر روز پسرک بخاری خانه را روشن می‌کرد و دیگر هرگز به این خاطر بگو و مگویی در آن خانه در نگرفت و خواهرم آسوده‌شد. و باز به این نتیجه می‌رسیم که کودکان در صورتی آزادی انجام کاری را دارند که رام‌های انجام آن را بدانند و بتوانند آن را به خوبی اجرا کنند، همانطور که یک خلبان باید نخست طرز راندن هواپیما را بداند سپس آزادی پرواز را داشته باشد، و یا این که یک رام‌کننده بوبر باید اول بداند که چگونه می‌شود بوبر را آرام کرد سپس بازی و



خواهد رسید که همه او را از خود برانند و با صراحت باو بگویند: یا بعد از این قوانین بازی‌های ما را رعایت می‌کنی با این که دیگر حق نداری خودت را به ما نزدیک کنی و باز به این نتیجه می‌رسیم که آزادی همیشه باید با انضباط همراه باشد وگرنه باعث بهم خوردن جامعه و ناراحتی دیگران خواهد شد و عبارت دیگر آن‌گونه آزادی که تنها به خاطر انجام دادن خواسته‌های فردی و ارضای تمایلات شخصی باشد جز ضرر زدن به اجتماع نتیجه‌ی دیگری نخواهد داشت.

نمایش را آغاز کند، این اصل یکی از مهم‌ترین اصول تربیتی کودک است و حتی در روابط اجتماعی او نیز نقش بسیار مهمی را بازی می‌کند، کودک لوس و نازپرورده‌ای را می‌شناسم که به علت تربیت غلط عادت کرده است همیشه و همه جا اراده‌ی خود را به دیگران تحمیل کند و هر وقت هرکاری را دلش خواست انجام بدهد، خوب این کودک شاید برای پدر و مادرش قابل تحمل باشد ولی بدون شک دیگران و بخصوص بچه‌های دیگر هرگز حوصله‌ی تحمل او را نخواهند داشت و سرانجام روزی

جهاد سازندگی از خود انسان باید شروع شود

« امام خمینی »

جهاد با نفس جهاد اکبر است :

پس جهاد را از خودمان شروع کنیم

درست موقع تعطیل مدارس بود ، جمعیت در خیابان موج میزد ، زن و مرد ، کوچک و بزرگ سطح خیابان را اشغال کرده بودند ، اتوبوسهای دو طبقه و یک طبقه ، مینی بوس ، تاکسی ، کرایه‌ای و ماشین‌های شخصی پشت چراغ قرمز توقف کرده بودند . شاگردهای مدرسه گروه ، گروه برای گذشتن از عرض خیابان دقیقه شماری می نمودند ، قیافه های مختلف با رنگهای متفاوت اما همگی بشاش و خندان و فارغ از غم همچون پرندگان که بیکباره از مهاجرت برگشته اند و با هم از روی درختی برمیخیزند و بر روی شاخه و برگ درخت دیگری می نشینند و صدای بال بال و جیک و جیک شان همه را متوجه آنها می سازد ، صدای خنده و حرفهای بلند بلند آنها را می شنود

آنهارهگذران را متوجه میساخت ، فروشنده ای به فروشنده مجاور خود گفت : سرشون وا شد ، حالا میان بسراغت توقف پشت چراغ قرمز بدرازا کشید ، درخیابان اگر سوزن میانداختن پائین نمی آمد پیاده روها هم که جملگی در اختیار فروشندهگان قرار گرفته ، کالاها از مغازه ها به پیاده روها نقل مکان کرده اند صدای نوارهای کاست فروشندهگان بعوض آنکه گوش

از : حشمت خیر

حرکت فرزندش نشد اما همین‌که به پیاده‌رو رسید و خیالش راحت شد که فرزند را سلامت باین روی پیاده‌رو منتقل کرده است سرش را دولا کرد و گفت مامانی خسته شدی که ناگاه چشمش بی‌پاکت بیسکویت افتاد گفت : این بیسکویت را از کجا آوردی ؟ کودک نگاهی ب مادر کرد اما پاسخی نداد . . . مادر متوقف شد و گفت : بگو به بینم این بیسکویت را از کجا آوردی ؟

کودک گفت از روی میز این آقا . . . و سیگارفروش را نشان داد مادر تشریح زد که چرا از روی میز سیگارفروش چیز بر میداری او را بسوی سیگارفروش برد و وادارش کرد که بسته بیسکویت را ببرد سیگارفروش باز پس دهد کودک در حالی که از پس دادن آن امتناع می‌کرد شروع بگریه کرد ولی مادر بگریه او توجه ننمود وادارش کرد که بیسکویت را ببرد سیگارفروش بدهد و از او هم معذرت خواست . اما کودک گریه را سرداد ، مادر هم باو میگفت برای این حرکت زشتی که کردی دوستت ندارم و برایت بیسکویت هم نخواهم

را نوازش دهند و آرامش بخشند گوشخراش و ناراحت‌کننده شده‌اند دوچرخه سوارها و موتورسوارها هم که خیال می‌کنند پیاده‌روها را خریدارند بدون رعایت هیچگونه مقرراتی از لابلای جمعیت در پیاده‌رو میگذرند و چیزی که برایشان ارزش ندارد انسانهایی هستند که از پیاده‌رو میگذرند و با صداهای توان-فرسائی که با خارج کردن گاز از لوله‌های اگزوز ایجاد می‌کنند عابریں را وحشت‌زده و ناراحت می‌کنند و این ناراحتی‌ها چه بسا موجب نقص عضو آنها گردد . باخودهمچنان میاندیشیدم و از طرف راست پیاده‌رو می-گذشتم چشم بخانمی افتاد که در یک دست ساکی بزرگ پر از سبزی و میوه داشت و کیفش بگردنش آویزان بود و با دستی دیگر دست فرزند خردسالش را گرفته بود و با سرعت عرض خیابان را می‌پیمود که قبل از حرکت ماشین‌ها طفلش را به پیاده‌رو برساند کودک همچنانکه دستی در دست مادر داشت و از وسط خیابان به پیاده‌رو گام میگذاشت از روی میز سیگارفروشی که در حد فاصل پیاده‌رو و سواره‌رو بود گذشت یک بسته کوچک بیسکویت برداشت ، مادر در آن هنگام متوجه این

پس جهاد را از خود مان شروع کنیم

خرید ناگاه خانم نمودندی که بموازات او می آمد شروع کرد باین مادر اعتراض کردن و با حرفهای بیشمار و گوشه دار او را سرزنش کردن که :

بله شماها خیال می کنید مادر هستین ، برای یک بسته بیسکویت بچه را آزار میدهید که او اینطور اشک بریزد .

مادر گفت :

بچه باید آداب داشته باشد ، باید بفهمد که از در دکان ، از روی میز سیگار فروش ، از روی طبق میوه فروش نباید چیزی بردارد و اگر هم چیزی می خواهد ب مادرش بگوید تا او برایش بخرد

خانم گفت :

واه واه واه ، چه مادرا پیدا میش . چه سنگ دل ! چه اداها !

مادر که از کشیدن باری که در دست داشت خسته و از گفتار این خانم ناراحت شده بود گفت :

خانم اگر به بچه ام میگویم بدون اجازه چیزی از دکان بردارد کار بدی کرده ام ، چیز از در دکان بدون اجازه برداشتن دردی است ، دردی را هم همه منع کرده اند اگر

امروز جلوی او را بگیرم وقتی بزرگتر شد بهیچوجه نخواهم توانست جلوی او را بگیرم آنوقت باید در گوشه زندانها بسراغش بروم . . . با ادای این کلمات قدمهایش را تنید کرد که از این خانم جلو بیفتد و صدای او را نشنود ، مادر و کودک سوار یک تاکسی شدند و رفتند .

من همینطور که در اندیشه گفتگوی این دو

بودم بانتظار تاکسی ایستادم اتوبوس سفید بزرگ قشنگی رسید ایستاد راننده اتوبوس گفت سلام گفتم سلام گفت بیا بالا چرا معطلی ، ده بیا بالا من تصور کردم که آقای راننده مرا میشناسد ، شاید از آشنایان زمان گذشته است که اینطور

با من برخورد می کند سوار اتوبوس شدم . . . بعد از لحظهای گفتم : من بلیت ندارم . . . می توانم پول بدهم . . . گفت نه ، ما اگر پول بگیریم برایمان مسئولیت دارد . . . بهیچین ممکنست مسافری بلیت زیادی داشته باشد سؤال کن اگر داشت از او بخر

مرد جوانی که روی صندلی پشت راننده نشسته بود بلیتی بمن داد و پولش را گرفت بلیت را براننده دادم و نشستم . . . نصف

ماشین خالی بود... من خوشحال شدم که هم زود سوار شدم و معطل نشدم و هم اینکه بعوض چهار تومن پول تاکسی یک تومن گراهه دادم و آسایش بیشتری هم داشتم. راننده مرد خوش خلقی بود، در ایستگاه بهمین ترتیب مسافرها را سوار و پیاده می کرد، انسان و مردم دار بود، در یک ایستگاه خانمی سوار شد که هیكلی درشت و اندامی چاق و فربه داشت... وقتی سوار شد وسط اتوبوس ایستاد و حال آنکه صندلیهای نه اتوبوس خالی بودند، اتوبوس پس از حرکت برای احتراز از زیر گرفتن گریه ای که در حال عبور از وسط خیابان بود ترمز کرد، خانم که وسط اتوبوس ایستاده بود افتاد روی سرمردمیان... سالی که روی صندلی نشسته بود، خانم بجای اینکه بلند شود و از مرد مسافر معذرت بخواهد شروع کرد باین مرد موقر بدو بیراه گفتن و توهین کردن... می گفت:

شماها اصلاً دم نیستید... شماها نمی فهمید... وقتی یک زن آمد سوار شد باید بلند شوید جای خودتان را باو بدهید... شماها شعور ندارید... هیچوقت آدم نمی-

شوید... آنقدر گفت که بالاخره مرد بصندلی درآمد که خانم پای مرا لگد کردی، با هیكل درشت روی سرم افتادی گردنم درد گرفته یک چیزی هم طلبکار شده ای؟ آنقدر صندلی خالی است برو بنشین... وقتی صندلی خالی است من چرا بلند شوم و جایم را بشما بدهم... بعلاوه هیچ مسافری اجبار ندارد بلند شود جایش را بمسافر دیگر بدهد مگر اینکه مسافری که سوار می شود مریض باشد که توانائی ایستادن نداشته باشد، عاجز باشد خدای نخواستگور باشد، شل باشد... نه شما که ماشاءالله از منم قویتر و سالم تر هستی....

اما مگر این خانم زبان بدهان میگرفت همینطور یک ریز گفت و آنقدر گفت که راننده خوش خلق و بردبار را ناراحت کرد بالاخره برگشت گفت:

خانم یا برو روی صندلی پشت سرت که خالی است بنشین یا پیاده شو... این چه سروصدائی است که راه انداختی من گناه نکردم که سوارت کردم....

بالاخره خانم صدایش کوتاه شد اما همینطور غرغر می کرد تا پس از عبور از چند

پس جهاد را از خودمان شروع کنیم

صحيح بكار گرفته شوند سعدى هم ميگويد :
«استعداد بي تربيت دريغ است و تربيت
نامستعد ضايع ، خاكستر نسبي عالي دارده
آتش جوهر علويست و ليكن چون به نفس
خود هنري ندارد با خاك برابر است و قيمت
شكر نه از ني است كه آن خود خاصيت وي
است .

چو كنعان را طبيعت بي هنر بود
پييمر زادگي قدرش نيفزود
هنر بنماي اگر داري نه گوهر

گل از خار است و ابراهيم از آذر ..
هنوز بمنزل نرسيده بودم كه چشم به
تابلوئي افتاد كه بر روي آن نوشته شده بود
«جهاد سازندگي» و مقدار زيادي ميز و صندلي
و بخاري و امثال آن برويهم انباشته شده
بود و جوانان بروجوش و خروش با غرور و
سربلندي مشغول نوسازي بودند و آنها را
تعمير و رنگ مي كردند اين جوانان چه
كوشا بودند ، چه قيافه هائي مصمم داشتند .
اينها كمر همت بريسته اند تا خرابيها را
نوسازي كنند . . . اينان نيروي خود را كه
سرمايه جواني ايشان است در راه پيشبرد
هدفهاي انقلاب يك كاسه كرده اند . اينها

خيابان سرانجام پياده شدم و گفتم نفسی
بیراحتی بکشم که از شر غرور این خانم خلاص
شدم از خیابان گذشتم و به پیاده‌رو رسیدم
سرم را پائین انداخته بودم می‌آمدم آنچه
ظرف این چند ساعت بر من گذشته بود و
شاهد و ناظرش بودم چون پرده سینما از
جلویم میگذشت . . . از خودم می‌پرسیدم که
چرا مردم اینطور پرخاشجو شده‌اند . . . ؟
چرا دائم می‌خواهند با هم دعوا کنند و
بجنگند . . . ؟ چرا دائم بهم دستور می‌دهند
و از هم انتقاد و بدگویی می‌کنند . . . ؟

مادر طفل چه کار نامعقولی کرد که زن
ناشناس باو اهانت کرد . یا آندگری که مرد
موقر میانسال را بباد توهین گرفت که چرا
جایت را بمن ندادی . . . ؟

مردمان شهر و دیار ما همه مردمان
باهوش و با استعدادی هستند اما بین آنها چه
بسا افرادی یافت می‌شوند که هوش و استعداد
خود را هدر می‌دهند . و از آن در راه صواب
و خیر اندیشی و مصلحت خود و جامعه خود
استفاده نمی‌کنند ، هوش و استعداد هم مثل
منش‌های دیگر بشری نیاز به ارشاد و تربیت
دارند باید آنها را تربیت کرد تا در راه

دست اتحاد و اتفاق بهم داده‌اند تا بدیها و پلیدیها و زشتیها و آنچه ناپسند است از مدار زندگی روزانه دور کنند و خوبیها و پاکیزگیها و زیباییها و شایسته‌ها را جانشین آنان سازند

چه خوبست از این جوانان درس بگیریم و در جهاد سازندگی با هم شرکت کنیم اما جهاد را باید از کجا شروع کرد؟ از خود باید اول خودمان را بسازیم نگذاریم اینهمه نیرو بیجا مصرف شود هیچ فکر کرده‌اید که این نیروها چقدر بکار و ساخت مملکت می‌خورد ؟ مناسفانه همه حرف می‌زنیم و سخن می‌گوئیم و غیر از معدودی هرگز مسئولیت‌های خود را احساس نکرده‌ایم و وظایف و تکالیف خود را با راستی و درستی انجام نداده‌ایم تا وقتی ما خود را نسازیم کار مثبت و سازنده‌ای از پیش نخواهیم برد

بیائید جهاد را با نفس خود شروع کنیم بیائید اول خودمان را بسازیم بیائید زشتیها و پلیدیها را از خود دور سازیم بیائید با نیروی ایمان و تقوی بمدد درستی و راستی با نادروستی‌ها مبارزه کنیم

بیائید خشونت‌ها را به خوشروئی مبدل کنیم بیائید این دیوار شیشه‌ای سیاه را که بدور خود کشیده‌اند بشکنید و خود را از شر تاریکی‌ها نجات دهید و دنیا را آنطور که هست به بینید بیائید خبث و حسد و بغض و کینه را از خود دور کنید و در پی انتقام‌جوئی از دوست و همسایه و همدرس و هم مدرسه نباشید ای کسانی که بهر ذره از ذرات وجود شماعشق بطاعت و عبادت و خداپرستی عجبین شده است پس بیائید طاعت پیشه‌دارید و از رهروان راه‌حق یاری طلبید که بشما سعادت خدمتگزاری بخلق را ببخشایند . بقول سعدی علیه الرحمه چرا سرائی را که اولش سستی ، میانش پستی و آخرش نیستی است و یک‌حد به فنا دارد و دوم بزوال در راه آزار کسان کوشیدیا بانیش زبان آزاریدیا با ناوک‌مزگان بتارائید

چرا با مدادان که سر از خواب برمی‌دارید در اندیشه جدال و آزار کسان هستید . . . ؟ چرا خود را آنقدر بزرگ می‌بینید که افراد در نظرتان خسی نیستند ؟ چرا بقیه در صفحه ۶۱

آیا بدون تنبیه بچه‌ها را



آیا تنبیه کردن و کتک زدن بچه‌ها مجاز است؟ آیا واقعا بدون تنبیه و مجازات می‌توان بچه‌ها را تربیت کرد؟ و در صورتیکه تنبیه برای تربیت و پرورش فرزندان لازم باشد چه نوع مجازات و تنبیهی بهتر است؟ اینها نمونه‌ای از سئوالات متعددیست که در این زمینه غالبا پدران و مادران می‌کنند و درصددند که جوابی برای آنها پیدا کنند.

وظیفه‌ای که پدران و مادران در قبال فرزندان خود دارند اینست که بطور کلی کودکان را از کارهایی که برای آنها ضرر دارد منع نمایند و ضمنا بکارهای خوب تشویق کنند اما این وظیفه چگونه انجام می‌شود؟ غالبا وقتی کودکی کار خلاف کرده و مثلا از پنجره اطاق بالا برود، مادرش سر او داد کشیده و فحش و ناسزای دهد و یا احیانا یک پس‌گردنی باو می‌زند. این دعوا و تنبیه بدنی این نتیجه را دارد که کودک متوجه می‌گردد اگر باز هم این کار را بکند تنبیه می‌شود و برای آنکه کتک نخورد از اقدام بکاری که او را منع کرده‌اند خودداری می‌نماید و در حقیقت بدینوسیله کودک بطور غیر مستقیم خود را از خطراتی که او را تهدید می‌کند حفظ می‌نماید. البته وقتی این کودک بزرگتر شد غالب پدران و مادران از کتک صرف‌نظر کرده و سعی می‌نمایند با حرف و نصیحت او را از کارهای خلاف بازدارند.

ولی آیا بچه‌های کوچک و با اصطلاح

بدنی میتوان بیت کرد

زبان نفهم را هم نمی‌شود بدون تنبیه از کارهای خلاف باز داشت؟ کارشناسان تعلیم و تربیت و روانشناسان باین سؤال پاسخ مثبت می‌دهند و معتقدند که حتی کودکان را که عقل آنها کامل نشده است می‌توان بوسیله تجربه از کارهای خلاف بازداشت مثلا برای آنکه کودکی را از آتش دور بدارند که نسوزد و یا آنکه از چاقو و کارد برحذر کنند بهتر از همه آنست که این کار را بطور تجربی انجام دهند. بدین معنی که اول بطور بازی جلوی او دست خودتان را بطرف آتش و یا لبه تیز چاقو ببرید و بعد بعنوان آنکه احساس سوزش و درد کرده‌اید آنها را عقب بکشید و این کار را چندبار تکرار نمائید تا در ذهن او جای بگیرد که از آتش و چاقو باید بترسد و بعد هم می‌توانید اجازه دهید که خود طفل این تجربه را بکند و سوزش را احساس نماید بدین معنی که دست کودک را نزدیک آتش برده و یا نوک چاقو را به پوست دست او نزدیک نمائید تا بچه احساس کند که آتش و چاقو خطرناکست و باید با احتیاط بآنها دست بزند.

بعقیده کارشناسان تعلیم و تربیت، کتک زدن و تنبیه بدنی ممکن است کودک را وادار کند که از کارهای ناشایست خودداری نماید ولی به روابط کودک و پدر و مادر لطمه فراوان می‌زند. کودک پس از تنبیه فقط بر اثر ترس است که از کارهای ممنوعه



خودداری می‌کند ولی اگر این ترس از بین برود یعنی مثلاً پدر و مادر او نباشند آن کار را خواهد کرد زیرا برای او بدرستی تفهیم نشده است که چرا آن عمل که بخاطر آن کتک خورده، بد است. هر قدر سن کودک بیشتر شده و فهم و ادراک او زیادتر گردد، آسانتر و سهل‌تر میتوان او را بطور تجربی با ضرر کارهای بد آشنا کرد. البته ایسن روش تجربی مستلزم قدری حوصله و صرف وقت از طرف پدران و مادران است ولی متأسفانه در غالب اوقات چون این حوصله را آنها ندارند متوسل به تنبیه و کتک می‌شوند و با ترساندن بچه‌ها آنها را از کارهای زیان‌آور باز می‌دارند. در این موارد همانطوریکه ذکر شد کودکان از ترس کتک موقتاً اطاعت می‌کنند ولی چون بآن اعتقادی ندارند بمحض آنکه پدر و مادر دور شدند دوباره آن کار را می‌کنند و در نتیجه کتک‌ها تکرار و در پاره‌ای اوقات شدیدتر می‌شود و با این کتک‌های متوالی پدر و مادر به حس اعتماد به نفس کودک لطمه زده و شخصیت او را از بین می‌برند. بعلاوه یک نوع کدورتی در روابط خود با طفل بوجود می‌آورند و از همه بدتر آنکه توسل به زور و کتک را عملاً به کودک خود می‌آموزند.

در مراجعاتی که به مدارس شده ایسن نتیجه بدست آمده است که تقریباً نیمی از بچه‌ها در مدرسه تنبیه بدنی می‌شوند و در شهرهای کوچک و دهات هم معلمان بیشتر از

شهر بچه‌ها را مورد تنبیه بدنی قرار می‌دهند و در پاره‌ای از موارد حتی پدران و مادران به مدرسه مراجعه کرده و از مدیر یا معلم مدرسه می‌خواهند که فرزند آنها را با کتک و تنبیه بدنی وادار نمایند که از آنها در محیط خانواده اطاعت کند، زیرا خودشان این کار را نمی‌توانند بکنند و بچه از آنها نمی‌ترسد.

حالا این سؤال مطرح است که اگر از راه تجربه و گفتگو و نصیحت و دوستی و قهر و اخم نتوان بچه‌ها را از کارهای ناشایست باز داشت چگونه باید کودک را تنبیه و مجازات کرد؟

بطور کلی موقعی که کودک خود را تنبیه می‌کنید نکات زیر را باید در نظر داشته باشید.

۱- تنبیه بی‌مورد موجب افسردگی خاطر کودک و درهم کوفته شدن شخصیت او می‌شود.

۲- تنبیه بدون جهت و علت و روی کم‌حوصلگی و عصبانیت نباید انجام شود بلکه فقط در صورتی تجویز می‌شود که کودک با وجود تذکر، کار بدی کرده باشد و بوسیله این تنبیه باید کودک مطلع شود که آن کار ممنوعه چه نتایج و عواقب بدی می‌تواند داشته باشد.

۳- در موقع تنبیه باید دقت شود که

بقیه در صفحه ۶۰

نگاهی به

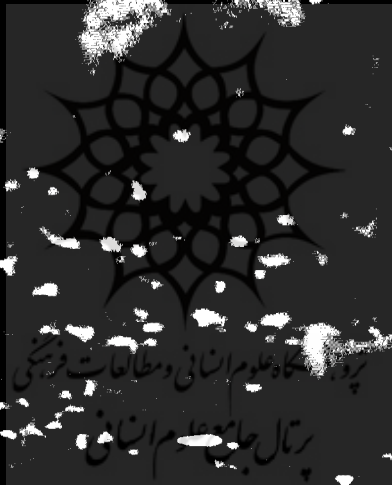
**اگر در ساختن شخصیت
کودکان چهارساله خود
دقت نکنید آینده آنها
را نابود کرده‌اید**

آیا یک کودک چهار ساله هنوز زبان نفهم است و از شخصیت شکل نیافته‌ای بهره‌برداری می‌کند، یا این که مسئله به عکس است و کودک در چهار سالگی از کلیه‌ی عواملی که شخصیت یک فرد بالغ را تشکیل می‌دهد بهره‌مند است. اگر چه پاسخ گوئی به این سؤال کمی مشکل است ولی حقیقت اینست که کودک از چهار سالگی به یک نوع بلوغ اولیه می‌رسد، و چون شخصیت او به واقع بر مبنای تقلید از بزرگ‌ترها پایه‌ریزی شده و همانند آنان گردیده است می‌توان او را یک بالغ کوچک نامید، که بلوغ بزرگ و راستین از نه سالگی شروع می‌شود و تا دوازده سالگی ادامه پیدا می‌کند. یعنی همان سنینی که کودک رفته رفته از سرمشق‌هایی که از دیگران گرفته است کناره‌گیری کرده و برای جلب توجه دیگران شخصیتی را به دست می‌آورد که حامی خود اوست.

کودکان یا بهتر بگوئیم مردهای کوچک و زنهای کوچک در چهار سالگی معیارهایی را برای خود درست کرده‌اند که تنها با یاری آنها می‌توانند در مورد خود و کرده‌های خود قضاوت کنند. چهار سالگان که هنوز از لحاظ جسمانی به استقلال و توانائی نرسیده‌اند و نمی‌توانند روی پای خود بایستند و خط مشی زندگی خود را بسازند در واقع تنها به اصولی

که از پدرها و مادرهای خود در این موارد به ذهن سپرده‌اند مراجعه می‌کنند و قدرت هیچ نوع سازندگی‌ای را ندارند. به طور مثال چند سال پیش در یک نمایشگاه شاهد صحنه‌ای بودم که می‌تواند گواه صادقی بر این زمینه باشد، آن روز در شلوغی نمایشگاه دخترکی که مادرش را گم کرده بود و از سرگردانی گریه می‌کرد توسط پلیس پیدا شد، ولی جالب اینجاست

چهار سالگان



که وقتی پلیس از او پرسید که : دختر جان تو گم شده‌ای ؟

اوبه سادگی و بی‌تامل پاسخ داد : نه آقا ، مادرم گم شده است . که این باز نشانگر این واقعیت است که یک دختر یا پسر چهارساله عکس بردان پدر و یا مادر خود است ، و شخصیتش ، همانند تصویری است که از آنان در آینه افتاده باشد .

ولی با این همه چهارسالگان نه تنها دارای اراده است بلکه این توانائی را نیز دارد که از نیروهایش استفاده کرده و برای رسیدن به هدف معینی از آن‌ها بهره‌برداری کند و حتی به سادگی به نقطه مقصود برسد و در این راه نیز تنها به مقصد می‌اندیشد و تمایلات و غرایز طبیعی که در نهاد او موجود است در این زمینه نقشی را بازی نمی‌کند و به زبان ساده‌تر یک کودک چهارساله با خواسته‌های خود به خوبی آشناست و می‌داند که چه می‌خواهد و برای رسیدن به آنها حتی به تدبیرهای مثبت نیز متوسل می‌شود و خود به خود نیروی پشت‌کار خود را تقویت کرده و در جهت تصمیم‌گیری گام برداری می‌کند .

چهارسالگان اگر در محیط صحیحی زندگی کنند و در خانواده‌های اندیش مندی تربیت شوند به خلاف کودکان کم سن‌تر دست به

بها نه‌گیری نمی‌زنند و پدیده‌های عصبی راز خود نشان نمی‌دهند آنها از هر حیث آرام و مصمم هستند ، مگر این که یکی از بزرگ‌ترها از روی نادانی به کم سالی و یا کودکی آن‌ها اشاره کند ، آن وقت است که کودک متهیج و برانگیخته می‌شود ، و به شخصیت سال‌های پیشین خود بازمی‌گردد و با نمایش‌های هیجانی و عصبی محیط خانواده را مغشوش می‌کند .

گفتیم چهارسالگان به این نقطه رسیده‌اند که برای خود معیارهایی بسازند و برطبق آنها به قضاوت بنشینند و دیگر حاضر نیستند از معیارهای دیگران استفاده کنند و قدرت تلقین پذیری خود را نیز از دست داده‌اند ، و اگر کسی بخواهد از این شیوه استفاده کرده و دست به فریب چهارسالگان بزند با عکس‌العمل‌های شدیدی از طرف آن‌ها مواجه می‌شود به طور مثال اگر شما یک صفحه‌ی نقاشی شده را به یک کودک چهارساله نشان بدهید و به او بگویید : نگاه کن خواهر بزرگ این طور نقاشی می‌کند تو هم بهتر است مثل او کار کنی .

با صراحت به شما می‌گوید : کار خواهرم به خودش مربوط است من دلم می‌خواهد جور دیگری نقاشی کنم . و او دیگر نه تنها تلقین پذیر نیست . بلکه کنج‌کاو و جست‌وجوگر شده است و پیوسته در صدد کشف رازها و رمزهاست

و می خواهد عمق هر چیز را شکافته و پوسته‌ی آن را ببیند. مادری از این که کودکش به شکستن اسباب بازی‌ها و پاره کردن عروسک‌ها علاقمند است شکایت می‌کرد و او را خرابکار می‌خواند در صورتی که حقیقت چیز دیگری است و هدف او از خراب کردن، پی بردن به ساختمان اصلی شیئی است و پدر و مادر هوشمند باید به کودکان خود در این مورد تا حد ممکن کمک کرده و این نوع خواسته‌ها را در آن‌ها نابود نکنند، که این نابودی به واقع نابودی حسن کنج کاوی و راه‌یابی آن‌هاست، وقتی دختر چهار ساله، شما از شما می‌پرسد، ستارگان چگونه از آسمان به زمین نمی‌افتند، وقتی که پسر کوچک شما می‌خواهد ساختمان هواپیما را بشناسد، باید به یاری او برخیزید و با پاسخ‌های عاقلانه حقیقت را به او نشان بدهید، و باور کنید بی‌اعتنایی‌های شما و نمی‌دانم‌های شما تیرهای زهرآگینی است که به طرف آینده‌ی او پرتاب می‌شود.

و روی هم رفته می‌توانیم بگوییم که چهار سالگی سن آغاز شکل‌گیری شخصیت راستین، زمان راه‌یابی به سوی استقلال، و وقت سؤال و پرسش است وقتی کودکی از شما می‌پرسد: این یا آن چیست بی‌شک هنوز وارد چهار سالگی نشده است، ولی نوع پرسش یک کودک چهار

ساله شکل دیگری دارد و او محققاً می‌پرسد: این یا آن برای چیست؟ و یا این امر به چه دلیل به این شکل درآمده است و چرا این کار این طور شده است و به زبان دیگر اگر یک کودک دو ساله را از دانش فراخور سال او بهره‌مند بدانیم می‌توانیم یک کودک چهار ساله را فیلسوف بخوانیم.

شبی در خانه‌ی یکی از دوستان صدای گریه‌ی آلود دختر چهار ساله‌اش را می‌شنیدم که با فریاد و فغان می‌گفت، وقتی که من گرسنه نیستم چرا باید شام بخورم؟

و خود به یاد می‌آورم که در کودکی مادر همیشه مرا روزهای جمعه به دیدار پدر بزرگ که مرد تند خویی بود می‌برد، و هر قدر فریاد می‌کشیدم من نمی‌خواهم پدر بزرگ را ببینم، و یا چرا مرا به زور به خانه‌ی اومی برید کسی به من جوابی نمی‌داد و یا حتی کسی حاضر نبود حرف‌های مرا بشنود، و چه بسیار کودکانی را می‌بینیم که در برابر امور علم اعتراض را بلند می‌کنند و به زبان‌های مختلف سئوالات عاجزانه‌ی خودشان را مطرح می‌کنند، ولی هرگز جوابی نمی‌شوند، به خاطر این نوع عدم آگاهی‌ها و بی‌اعتنائی‌هاست که انسان‌های از دست رفته و بی‌شخصیت در اجتماعات به وجود می‌آیند و بدون آگاهی از گذشته و آن‌چه بر آن‌ها رفته



است، گناه شکست‌ها و بدبختی‌ها و ناامیدی‌های خود را به گردن خدا و سرنوشت می‌نویسند حال آن که مقصر واقعی محیط خانواده و پدر و مادر آن‌هاست مادری از کنجکاوای کودکان خود گله می‌کرد و در یکی از جلسات خانه و مدرسه می‌گفت: اگر من بخواهم به سؤال‌های دختر و پسر جواب بدهم باید تمام کارخانه و زندگی‌م را بگذارم. نیمی از وقت‌م را صرف خواندن دایره‌المعارف و نیم دیگر را صرف جواب دادن به آن‌ها بکنم. ولی این مادر می‌تواند شبی تنها یک ساعت از وقت خود را قبل از خواب صرف خواندن دایره‌المعارف بکند و به هنگام پاسخ‌گویی به کودکان خود به این نکته توجه داشته باشد که وقتی که صرف این کار می‌شود به مثابه آجرهای محکمی است که در ساختن بنای آینده‌ی آن‌ها به کار می‌رود، و هیچ کار دیگری ارزش برابری با آن را ندارد.

باز هم در جایی شاهد گفت‌وگویی بین یک پدر و پسر بودم که شایسته‌است در این مقال به آن نیز اشاره‌ای بشود.

صحبت از خرید یک کتابچه‌ی نقاشی بود، پسر می‌گفت من از آن نوع کتابچه که بیژن پسر همسایه دارد می‌خواهم، و پدر می‌گفت من آن کتابچه‌ای را که خودم می‌خواهم برایت می‌خرم.

و عجیب آن که پسر چهار ساله به هیچ وجه حاضر نبود زیر بار سلیقه‌ی پدرش برود و با سماجت عجیبی در برابر او مقاومت می‌کرد که البته سرانجام کار به نزاعی شدید کشید و مادر و پدر و مادر بزرگ با همدستی یک دیگر تا جایی که توانستند به شخصیت تازه شکل یافته‌ی کودک حمله کرده و او را مورد هجوم بی‌دری قرار دادند، تا به جایی که من فرار از آن خانه‌ی شلوغ بی‌فرهنگ را به فرار در آن جا ترجیح دادم و تنها چند سال بعد هنگامی که از زبان مادر آن کودک که دیگر نوجوانی شده بود شنیدم که از بی‌دستی و پاپایی و خجالت و شرم او شکایت‌هایی کرده یا در صحنه‌ی آن روز افتادم و با دلیل و برهان به او ثابت کردم که به وجود آورنده‌ی آن شخصیت کسی جز او و پدر آن پسر نبوده است.

به هرگونه حقیقت اینست که چهار سالگی سن مهم و پرخطری است، و بر هر مادر و پدر فرزانه‌ای لازم می‌آید که به کودک خود از این سن توجه زیادتری نشان داده و در راه ساختن او با دل و جان گام برداری کند، و گرنه بر آن‌ها همان خواهد آمد، که بر بسیاری از پدران و مادران مستاصل و پربشان آمده است.



آموزش معنویت در کودک و نوجوان

علی اکبر ناسخیان

بدنبال این مطلب این سؤال مطرح می شود که چگونه و در چه سنی می توان کودک را با روح ایمان و تقوا و فضیلت پرورش داد؟ و به مفاهیم فوق تحقق بخشید .

کودک از آغاز تولد تا مدتی تنها از راه حواس و تجربه با محیط خارج و دنیای خویش در ارتباط است و جهان را تنها از همین راه درک می کند و به محرکها پاسخ می دهد . صدائی می شنود ، نوری به چشمش می خورد ، منظره ای می بیند ، با حرکت چشم ، دست — پا و گریه اش به این محرکها پاسخ می گوید .

اصطلاحاً به این مرحله ، مرحله حسی و حرکتی می گویند ، سپس مرحله شهودی است که کودک آنچه را می بیند و مشاهده می کند ، همانگونه درک می کند و مسائل را آنطور که جریان دارد می پذیرد ، نه به قبل کاری دارد و نه به بعد ، قادر نیست گذشته را به آینده پیوند دهد و ارتباط ایجاد کند ، .

این مرحله تا حدود ۶ سالگی طول

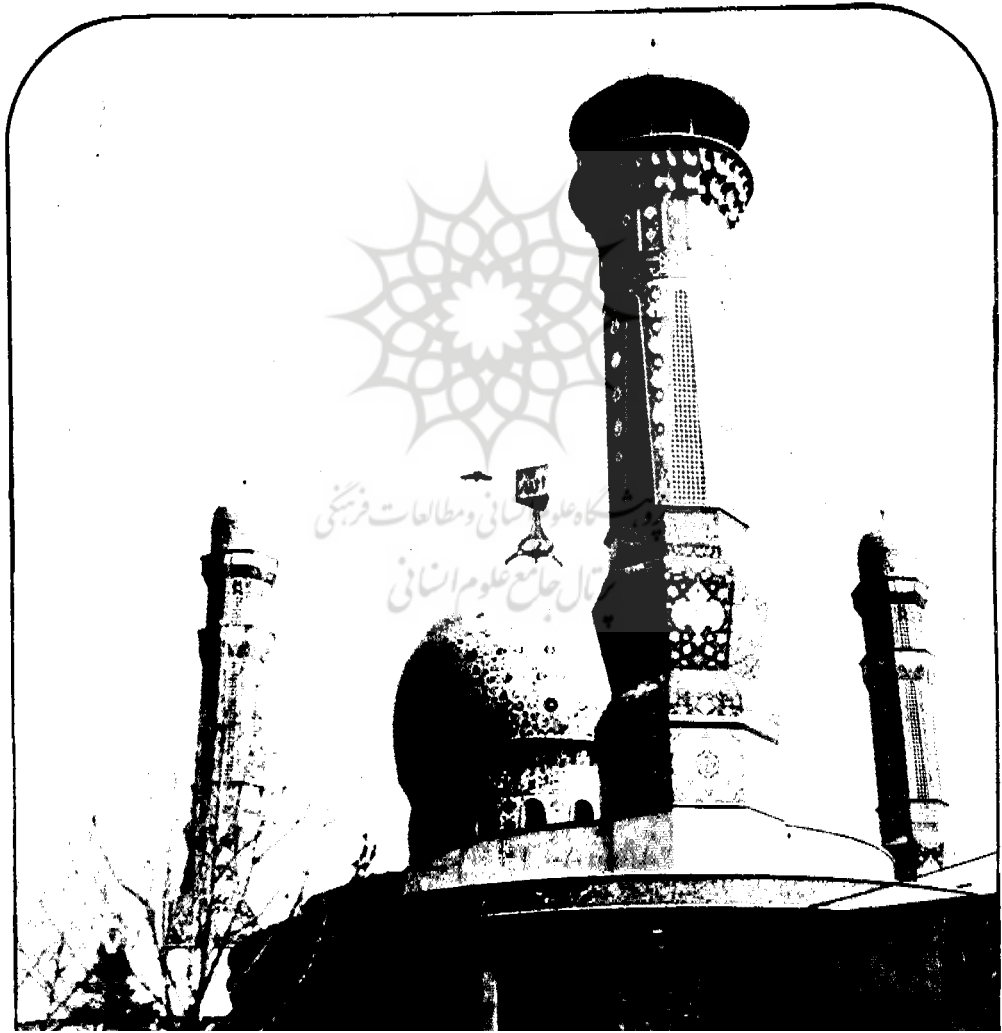
اولیاء و مربیان خواه و ناخواه با این مسئله مواجه می شوند که از چه سنی و چگونه می توان به کودکان و نوجوانان مفاهیمی از قبیل : خدا ، روح ، عدالت ، معنویت ، مذهب و . . . را آموزش داد و در ذهن آنان جایگزین نمود .

گاهی اوقات بعضی از مربیان ، به غلط با اصرار عجیبی می خواهند اینگونه مفاهیم ذهنی را به کودک آموزش دهند و از این عمل نه تنها نتیجه مثبت نمی گیرند بلکه مصیبتی نیز بار می آورند .

کودک گاهی می پرسد خدا چیست ؟ کجاست ؟ چه شکلی است ؟ . . . عدالت یعنی چه ؟ روح چه جوری است و از این قبیل . . . مادران که خصوصاً ، گاهی از اینگونه سئوالات بی درپی و دردسر آور عاجز می — شوند با جوابهایی پرت و بی ربط و احیاناً غلط پاسخ داده سعی میکنند گفتارهای خود را اثبات نمایند .

حدود ۱۱ سالگی بتدریج واکنش از حالت مکانیکی به فکری - مکانیکی تبدیل می شود یعنی بین فراگیریهایش ارتباط برقرار می کند و خود تجزیه و تحلیل می کند اما باز هم قادر نیست همه مفاهیم ذهنی و مجرد را درک کند حتی قادر نیست بخوبی مسائل را تجزیه و تحلیل کند مثلا در این سنین نمی توان از کودک انتظار داشت قضایای هندسی را بفهمد

می کشد و تا این زمان نمی توان یک نوع تفکر منطقی خاصی برای کودک در نظر گرفت ، اگر چه کلیه تجربیات حسی و مشاهدات عینی کودک و برخوردها و تماس هایش با محیط، در زمینه ذهنی او تاثیر می گذارد و این دردوران نوجوانی و جوانی بنوبه خود سرمایه ای است جالب که در شکوفائی استعدادها و توانائی - هایش تاثیر بسزا می گذارد . از این به بعد تا



و حل نماید . بارها اتفاق افتاده که کودکی در این سنین (بخصوص تا حدود ۱۱ سالگی) فیلمی آموزنده می بیند که در این فیلم بعضی از صحنه های انحرافی و فساد انگیز بمنظور عبرت گرفتن و پند آموختن نشان داده می- شود و در نهایت سازنده فیلم نتیجه مثبت و آموزنده اش را ارائه می دهد ولی می بینیم کودک تنها به صحنه های انحرافیش توجه خاص نموده و چون قادر به پیوند مطالب و تجزیه و تحلیل آنها نیست ، نقاط منفی فیلم را می گیرد و الگو سازی می کند و چون قدرت تحلیل ندارد ، از فیلم جز انحراف دستگیرش نمی شود و تاثیر ذهنی نامطلوبی باقی می- گذارد با شناختی اینچنین وقتی معلم در دبستان می خواهد خدا را اثبات نماید ، بجای اینکه اساس و بنیاد کار بر استدلالهای منطقی و عقلی باشد ، اساس کار بر عاطفه و انفعال می شود ، گاهی دیده می شود مربی سعی و تلاش می کند استدلالهای عقلی و فلسفی را بزبان ساده تر به خورد کودک و نوجوان دهد در حالیکه تقویت عاطفه خدا- شناسی و رشد عاطفی معنویت خیلی بیشتر موثرتر می شود . محبت و عشق بخدا را می- توان با جریانات عینی و شهودی ، در رابطه با محیط زندگی آموزش داد .

ریموند بیچ می گوید : نخستین تصویری که کودک از خدا در ذهن خود ترسیم می کند از روابطش با پدر و مادرش سرچشمه

می گیرد و همچنین نخستین آگاهی اودر باره اطاعت و بخشندگی و راستی با طرز عمل خانواده بستگی دارد . (۱)

بدین ترتیب استدلالهای علمی ضرورت ندارد بلکه باید صفات خوب را در کودک و نوجوان عادت و ملکه نمود .

محیط زندگی ، جامعه و طبیعت خود بهترین استدلال است . حتی قرآن که کتاب تربیتی توده هاست برای شناسائی خدا از طبیعت سخن می گوید و از روابط موجود در جامعه مثال می آورد . خورشید - ماه - زمین - آسمان - کوه ، شب - روز - شتر ، پسر نده ، خلقت انسان و . . . آنچه را که عینیت دارد و همگان می بینند و می فهمند و با آن برخورد دارند .

پدر و مادری که دم از محبت و صفا و عدالت و ایمان می زنند و به فرزند خویش پند می دهند برایش سخنرانی میکنند ولی در محیط خانواده چیزی که ندارند محبت و صفا و عدالت و ایمان است . بهیچوجه قادر نخواهند بود کودک را بدینگونه صفات پرورش دهند .

از اینکه بگذریم (پرورش) ، اصلاً آموزش اینگونه مفاهیم نیز تا حدود سن بلوغ ، جواز طریق جریانات عینی و عادی زندگی کودک نتیجه خوبی نخواهد داشت ، اصلاً کودک در سنین پائین تا ۴ سال قادر نیست مفاهیم ذهنی همچون روح - عدالت و . . . را درک

کند، ممکن است کودک سئوالاتی در این زمینه بکند، و مصرا نه جواب بخواهد، کودک ۴ ساله می پرسد خدا چه جور است؟ خدا کجاست؟ مری گاهی بخیال خود می خواهد جواب واقعی و حقیقی این سئوال را دقیقاً بگوید ولی غافل از اینکه او قادر به درک این مطلب نیست، مثلاً خدا جسم نیست که مکان لازم داشته باشد، خدا شکل خاصی ندارد، یا جوابهایی از این قبیل که خدا، تسوی آسمانهاست، خدا یک چیز قشنگی است. و از این سری حرفها... نه پاسخ منطقی و صحیح اول ضرورت دارد (چون در خوردرک او نیست) و نه جواب غلط و منحرف دوم مناسبت دارد (که انحراف ایجاد می کند). شاید سئوال شود اگر کودک قادر به درک پاسخ صحیح سئوال نیست چرا سئوال می کند؟ حتما چیزی درک کرده که سئوال نموده، ولی مسئله اینجاست خیلی از سئوالات است که کودک صرفاً تقلیدی یاد گرفته و از دیگران آموخته، بعضی از پدر و مادرها به خود مغرور می شوند که فرزند ما حرفهای گنده گنده می زند و چیزهای خیلی خوب یاد گرفته در حالیکه کودک از بزرگترها تقلید نموده و این ناشی از درک ذهنی کودک نیست. فکر می کنم جواب باینگونه سئوالات را با ذکر مطلب فوق بسادگی می توان با بیان خود کودک داد، فرمول خاص ندارد که بگوئیم همیشه اینجور جواب دهیم ولی چون میدانیم اینگونه

سئوالات عمقی نیست بهتر است از کودک بخواهیم تو چگونه فکر میکنی و از الهام از جواب او با بیانی ساده او را از این بحث خارج کنیم و فکرش را در جهتی دیگر سوق دهیم و بجای بررسی در این مطلب داستانی شیرین و سازنده برایش تعریف کنیم.

وقتی اینگونه برداشتها برای مری و ولی کودک حاصل شد، بجای زحمت و تلاش پیرامون اثبات خدا مثلاً معلم در کلاس یک شاخه گل به کلاس می برد، روی تخته یک پرنده زیبا، جوجه ای که در حال خارج شدن از تخم است، مرغی که به جوجههایش دانه می دهد رسم می کند و خدا را و محبت خدائی را در کودک و نوجوان آموزش می دهد.

کودکان بخصوص از ۹ تا ۱۳ سالگی قهرمان پرست هستند، چه بجاست که معلمین قهرمانهای بزرگ تاریخ را به اینان معرفی نمایند و برای کودک الگوی تربیتی بسازند. بجای اینکه قهرمان کودک تنها قهرمان کشتی فوتبال و... باشد اگر چه تا حدی این نیاز و تشنگی طبیعی است ولی وظیفه مری است که قهرمانهای اخلاقی و سازنده ای نیز یاد کند. گوشهائی شیرین از زندگیشان معرفی کند.

حدیثی جالب و گویا از امام صادق (ع) داریم که نشان می دهد در اسلام نیز به این ایده تربیتی توجه خاص شده است:

بقیه در صفحه ۶۲

ساده خارج میشود و صورت پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. از آن پس هر چه زمان بیشتر بگذرد به مهارتهای رفتاری او برای سازش بیشتر با محیط افزوده میشود.

در این دوره کودک از محیط هیچگونه شناختی ندارد و دریافت او منحصر به واقعیات و بر پایه دریافت حسی - جنبشی که به زحمت کمی پیچیده‌تر از غریزه حیوانی می‌باشد محدود است. در این دوره هر چیزی که خارج از حیطه حواس او قرار گیرد برای او مفهومی ندارد. بالعکس آن چه قابل دیدن، شنیدن، لمس کردن، چشیدن یا بوئیدن می‌باشد برای او موجودیت دارد. به این ترتیب رابطه کودک در این دوره با جهان خارج تنها به وسیله حواس است که به دنبال خود جنبشی در حد کمی بالاتر از بازتاب دارد.

برای کودک دنیای خارج هنگامی تحقق پیدا می‌کند که به نحوی یکی از حواس او آن را درک کند در غیر این صورت دنیای خارج برای او وجود نخواهد داشت. ولی این مرحله خود مقدمه دوره‌های دیگری است که بتدریج کودک وجود خود را در ارتباط با

حتما بعد از مرحله حسی - جنبشی - *Sensimotor-Schemas* روی میدهد.

مراحل رشد ذهنی

به عقیده پیازه رشد ذهنی کودک ابتدا با الگوئی که به زحمت چیزی فراتر و پیچیده‌تر از بازتاب است شروع میشود و بعدها هر چه زمان می‌گذرد کودک بر اثر برخورد با محیط و جریان جذب و تطابق با الگوهای پیچیده‌تری آشنا میشود و این جریان بتدریج تا مرحله شناخت کامل و تفکر ادامه می‌یابد.

اگر چه مراحل مختلف پرورش در وجود کودک بصورت رشته‌ای بهم پیوسته است که نمیتوان بین آنها مرز و حدی قائل شد و هر کدام از آنها مقدمه‌ای برای دیگری است با وجود این پیازه در این باره به نوعی تقسیم بندی قائل است.

۱ - دوره حسی - جنبشی (از ابتدای تولد تا دو سالگی) یعنی دوره شیرخوارگی. در این دوره کودک ابتدا بعضی مهارت‌ها را بصورت بازتاب ساده که منشاء غریزی دارد از خود نشان میدهد. این حالت بتدریج از صورت بازتاب

جهان احساس می‌کند .

مطالب ساده را به حافظه بسپارد . آهنگ و تصنیفی را فراگیرد و ولی در این حال مطالب مبهم یا مشکل برای کودک فراوان است از جمله مفهوم رابطه بین دو عامل مختلف برای او روشن نیست کودک همه چیز را مجرد احساس می‌کند یعنی فقط به عینیت خالص توجه دارد و بس .

۲ - دوره پیش از تفکر عملی

Pre-Operational Stage در دوره حسی جنبشی کودک خود مدار است *Egocentric* و هر چه خارج از وجود او قرار گیرد برای او بی‌معنی و نامفهوم خواهد بود اما این حالت برای مدت طولانی باقی نمی‌ماند و به زودی هنگامی فرامی‌رسد که کودک نوعی امتیاز بین خود و دنیای خارج احساس می‌کند و این همان مرحله‌ای است که در رفتار کودک علائم تفکر منطقی در صورت بسیار ساده و ابتدائی آن مشاهده می‌شود . معمولاً این مرحله در پایان دوره شیرخوارگی در کودک ظاهر می‌شود .

۴ - دوره تفکر صوری

Formal Operation در این دوره کودک می‌تواند مفهوم رابطه علت و معلولی را درک کند . ذهن کودک در این دوره تا حدی با تفکر منطقی که بر پایه مشاهده و تجربه نهاده شده باشد آشنائی پیدا می‌کند کودک قادر است بعضی پدیده‌ها را پیش‌بینی کند . مثلاً اگر از او کار خلافی سربزند حدس می‌زند که بدنبال آن مجازاتی هم خواهد بود و بالعکس . زیرا کودک این تجربه‌ها را قبلاً آموخته است .

۳ - دوره تفکر عملی

Concrete Operation در این دوره کودک شناختی از دنیای خارج دارد ولی شناختی که خیلی روشن نیست . کودک مفهوم مقایسه بین دو یا چند چیز را تا حدی درک می‌کند . میتواند سری اسباب‌بازیهای خود را برحسب اندازه و نوع آن مرتب کند و هر یک را در جای خاص خودش بگذارد . بعضی

این برداشت ساده که صورت بسیار ابتدائی از تفکر منطقی است در حقیقت نمودار آن است که کودک با اصول زیر بنائی تفکر انتزاعی تا حدی آشنا شده است .

است احیانا چنین وجهی داشته باشد .

در این صورت وقوف خانواده‌ها بر مسائل علمی می‌تواند بسه رفتار مطلوب و عادلانه آنها کمک کند . خانواده‌ها با آگاهی از قوانین رشد فیزیکی و ذهنی کودکان و فراهم آوردن محیط سالم برای پرورش آنها قادر خواهند بود که از بروز بسیاری نابسامانیها که موجبات عصیان‌گری کودکان را فراهم می‌آورد به موقع جلوگیری کنند به عنوان مثال نباید از کودکی که رشد ذهنی او به مرحله تفکر عملی نرسیده انتظاری بیش از آن حد داشت . ما هر روز در کوچه و خیابان شاهد و ناظر مادران نادانی هستیم که فی‌المثل از کودک سه ساله خود انتظار دارند تفکری منطقی در حد آدمهای بزرگ داشته باشد . اینان با کودکان خردسال خود همچون آدمهای بزرگ رفتار می‌کنند و توقع دارند که کودکان به حرف آنها گوش بدهند و منطق آنها را بی‌چون و چرا بپذیرند .

منشاء پاره‌ای از لج‌بازیهای کودکان بدون شک عدم آگاهی خانواده‌هاست هنگامی که به نیازهای اصلی کودک که تنها به فراهم

در ارتباط با بحث فوق‌الذکر در مورد وظایف خانواده‌ها در قبال پرورش کودکان آنها بجا خواهد بود گفته شود که خانواده‌ها نبایستی خود را تنها به برطرف کردن نیازهای مادی کودکان که عبارت از تهیه خوراک پوشاک و مسکن می‌باشد موظف بدانند بلکه باید این حقیقت را بپذیرند که وظایف دیگری هم دارند و این وظایف از نظر مقایسه با آنچه گفته شد نباید کم اهمیت‌تر تلقی شود بلکه از پاره‌ای جهات از ارجحیت بیشتری نیز برخوردار است و آن تامین نیازهای روانی و پرورشی کودکان می‌باشد که خود غرض اصلی از نوشتن این مقاله را تشکیل می‌دهد .

درست است که والدین کودکان از نظر عواطف پدری و مادری خود را موظف میدانند که بر حسب شرایط و امکانات زندگی خود در رفع نیازهای فرزندان خویش بکوشند ولی متأسفانه بسیاری از خانواده‌هایی که بر اثر عدم اطلاع از مسائل پرورشی از فرزندان خود انتظاراتی خارج از حد توانائی آنها دارند . مبناء بسیاری از سخت‌گیریهای غیر منطقی خانواده‌ها در مورد کودکانشان و تنبیهات و سرزنشهای بی‌جای آنها ممکن

انتظار بی جایی خواهد بود اگر ما ا
 کودک یک ساله خود مصرانه بخواهیم ک
 اصول نظافت را بمتابه بزرگترها رعایت کن
 و یا از کودکی که هنوز با مفهوم عدد و شمارش
 آشنا نشده توقع داشته باشیم که جم
 تفریقهایی چند رقمی را به آسانی انجام دهد
 و بسیاری مثالهای دیگر از این قبیل

این مطالب تنها به وظایف خانواده ه
 در برابر فرزندان آنها محدود نمی شود
 مدرسه نیز در ارتباط با مسائل پرورشی
 وظایف بیشتری بعهده دارد از آن جمله د
 مورد برنامه های آموزشی و ستون کتابهای
 درسی برپایه نیازهای جامعه و تربیت معلمانی
 آگاه و متعهد به وظایف انسانی خود .

چا دارد که از این دیدگاه مروری دوبار
 در همه برنامه ها داشته باشیم . این بار با
 روشی علمی و برداشتی منطقی بخاطر پرورش
 موجودی که اگر چه نامش کودک است ولی
 انسانی است که واجد همه خصوصیات بشری
 می باشد .



آوردن غذا و پوشاک و مسکن و محدود نمیگردد
 چنانکه باید ترتیب اثر داده نشود کودک به
 ناچار سرناسازگاری پیش میگیرد و در این
 مورد است که والدین نادان به تنها وسیله
 یعنی تنبیه منوسل می شوند ، همان عاملی که
 بیآمدهای وخیم بدنبال دارد .